

آزادی همان میل درونی است که باعث می شود من هر سال کریسمس که می رسد دلم بخواهد «سیصد شاخه گل سرخ» بردارم، بروم گورستان آشوری های تبریز، سر مزار آن «جوانمرد نصرانی». بروم و از پشت درهای همیشه بسته مزارش بگویم سلام سردار! آمدیم نبودید! هر سال کریسمس دلم می خواهد بروم و به باسکورویل بگویم ما را ببخش جوانمرد!



برای هاوارد باسکورویل، شهید آمریکایی مشروطه

یاسینا

این گل نصرانی ...

شهر را بند بیاورند و حماسه ای خلق کنند که تا سال ها مورد زبان باشد. آزادی همان میل درونی است که باعث می شود من هر سال کریسمس که می رسد دلم بخواهد «سیصد شاخه گل سرخ» بردارم، بروم گورستان آشوری های تبریز، سر مزار آن «جوانمرد نصرانی». بروم و از پشت درهای همیشه بسته مزارش بگویم سلام سردار! آمدیم نبودید! هر سال کریسمس دلم می خواهد بروم و به باسکورویل بگویم ما را ببخش جوانمرد! ما میزبانان خوبی نبوده ایم، داستان رشادت تو نقل محافل مان نیست، برایت بزرگداشت نگرفته ایم، خیابانی به نامت نکرده ایم. آزادی هر چه که باشد زیباست و خونین، آزادی می تواند آمریکایی را به تبریز و اصفهان وصل کند و دل ما را بتپاند برای غربت هاوارد باسکورویل که در گورستان آشوری های تبریز غربانه خفته است.

بپیوند؛ اسلحه بردارد و هنگامی که در استبداد صغیر و به فرمان محمدعلی شاه، تبریز محاصره شد تا قیام از پا بیفتد، با گروه کوچک «فوج نجات» دل به محاصره بزند و سر به پای آزادی بیفکند. آزادی همان چیزی است که باعث می شود یک شاعر اصفهانی هزاران کیلومتر آنسوتر داستان رشادت باسکورویل را بشنود و بسراید که سیصد گل سرخ، یک «گل نصرانی» ما را ز سر بریده می ترسانی؟! ما گر ز سر بریده می ترسیدیم در مجلس عاشقان نمی رقصیدیم آزادی همان چیزی است که دل ستارخان را به درد می آورد و باعث می شود تفنگ باسکورویل را بردارد، نام و تاریخ شهادتش را بر آن حک کند و در پرچم ایران بپیچد و به آمریکا بفرستد. آزادی همان چیزی است که باعث می شود مردم تبریز در تشییع جنازه باسکورویل خیابان های

آزادی روایت غریبی است. آنقدر غریب که توصیفش بازبیاوریم کلمات و عبارات سخت است. انگار باید دستش را بگیریم و به همه نشان دهیم و بگوییم این آزادی است ببینید چقدر زیباست! اما قسمت سخت ماجرا همین است. اینکه نمی شود دست آزادی را گرفت و در کوچه خیابان ها گرداند تا عطر دل انگیزش جان به تن مرده روزگار ما بریزد. چاره چیست اما، باید دست کسانی را که از آزادی و آزادگی بهره بردند گرفت و به مردم نشان داد. باید قصه هایی را که آزادی در دل تاریخ سروده است به گوش مردم خواند. مثلاً باید گفت آزادی همان چیزی است که یک روز هاوارد باسکورویل را وقتی از دانشگاه پرینستون فارغ التحصیل شد به ایران کشاند. همان که باعث شد بار سفرش را ببندد، از سرزمین پیشرفته و آباد آمریکا دل بکند و به تبریز بیاید تا معلم مدرسه مموریال یا همان «پروین مدرسه سی» در تبریز شود. آزادی همان چیزی است که باعث شد جوانمرد نصرانی در نهضت مشروطه به امید آزادی ایران به مشروطیت